

کشف افغانستان

یا سال‌های حکمروایی محمد داوود خان در دهه ۱۹۷۰ که حضور و نفوذ روس‌ها در آن حدود ابعاد نگران کننده‌ای یافت.

با پیشامد وقایع یازدهم سپتامبر فروپاشی طالبان و استقرار نیروهای غربی در افغانستان، یعنی با بروز یک «نگرانی» دیگر، مجدداً و در سطحی گسترده به شناسایی افغانستان توفیق حاصل شده است؛ رد و بدل هیئت‌های مختلف اقتصادی و فرهنگی و سیاسی، تاکید و توجه رسانه‌های گوناگون بر این موضوع ... خود گویای این تغییر و تحول است.

در این یادداشت به جوانب سیاسی این دگرگونی و صورت‌های مختلف و گاه متضادی که رویکردهای ایران در این زمینه به خود گرفت کاری نیست، آنچه مورد نظر است گوشه‌هایی از وجه فرهنگی این مقوله است.

این روزها از تلاش هنرمندان ایرانی و در رأس آن اقدامات محسن مخملباف برای نمایاندن مصائب حاکم بر ملت ستمدیده افغانستان فراوان سخن می‌گویند؛ مراسم مختلف، سواد آموزی به کودکان افغانی، مصاحبه‌های گوناگون و بالاخره اهدای جایزه فیلم سفر قندهار به رئیس دولت افغانستان در اوایل اسفند ماه گذشته که بهانه یادداشت این چند سطر شد.

این که بسیاری از جهانیان، صرفاً بعد از حوادث معروف به واقعه یازدهم سپتامبر و لشکرکشی آمریکا و متحدانش بر ضد حکومت طالبان، به کشف افغانستان و شناسایی وضعیت حاکم بر آن نائل آمده باشند، عیب نیست؛ ولی این که ایران نیز پس از هزاران سال پیوند و یگانگی و به ویژه بیش از ربع قرن درگیری تنگاتنگ با تحولات افغانستان، بعد از حوادث مزبور، به چنین کشفی نائل آید واقعاً قبیح است.

واقعیت آن است که به رغم تمامی پیوندهای مذکور و درگیری تنگاتنگ متأخر که حضور عینی و ملموس میلیون‌ها پناهنده افغانی در ایران یکی از آشکارترین نمادهای آن است، افغانستان از روزی که «افغانستان» شد یعنی از نیمه‌های قرن نوزدهم به بعد هیچ‌گاه در منظر مناسبات منطقه‌ای ایران جایگاه درخور توجه و مناسبی نداشته است؛ وجود و حضور آن را به ندرت و فقط به هنگام بروز گاه به گاه نگرانی‌هایی، احساس کرده‌ایم. مثلاً در دوره پادشاهی امیر امان‌الله خان در سال‌های دهه ۱۳۰۰ شمسی که افغانستان با لغو تعهدات پیشین مبنی بر تقویض سیاست خارجی خود به دولت بریتانیا، تحرکات جدید و مستقلاً را در این عرصه آغاز کرد و

در «شامگاه دوشنبه ششم اسفند ماه ۱۳۸۰ محسن مخملباف با حامد کرزای رئیس دولت افغانستان در تهران ملاقات کرد...» و مدال طلای فدریکو فلینی به خاطر فیلم *سفر قندهار* را که از طرف یونسکو به وی اهدا شده بود به وی سپرد تا «برای مردم افغانستان... در موزه ملی افغانستان به یادگار بماند.» و در ادامه این مراسم از این گفته آقای کرزای نیز سخن به میان آمد که گفت: «در دوره شب‌های سیاهی که بر افغانستان حاکم بود مخملباف صدای بلندی بود که محکومیت مردم افغانستان را به اشکال مختلف در جهان فریاد می‌کرد و ما برای همیشه قدرشناس زحمات و فعالیت‌های ایشان هستیم...» (نوروز، ۸ اسفند ۱۳۸۰)

در قدر و ارج اقدامات درخور ستایش محسن مخملباف و دیگر هنرمندان ایرانی در برانگیختن حساسیت‌های عمومی به آلام و رنج‌های ملت افغانستان، چه آن‌هایی که در شرایط سخت و دشوار به صورت پناهنده و آواره در کشور ما زندگی می‌کنند و چه آن‌هایی هم که در وضعیتی طاقت‌فرسا هنوز در کشور خود هستند - هر چند که دیر هنگام و همزمان با برانگیخته شدن توجه جهان نسبت به این مسائل بوده باشد - تردید نیست و در همه حال مقتنم است و در خور ستایش، ولی آیا می‌توان به همین سادگی از این همه سال غفلت و بی‌توجهی و در این میان از جفایی که در حق یکی از



معدود تلاش‌های متفاوت این دوره، روا شده است، یاد نکرد؟

دکتر چنگیز پهلوان که در این دوره کشف مجدد افغانستان، به دلیل مسائل ناشی از ماجرای کنفرانس برلین، به جلای وطن وادار شده و او را در میان نداریم، از روز و روزگاری به طرح و بحث موضوع افغانستان اقدام کرد که تقریباً هیچ صدای مستقل دیگری در این زمینه به گوش نمی‌آمد، یعنی از بنبوجه جهد و جهاد گروه‌های افغانی برای رهایی از چیرگی ارتش سرخ و دست نشاندگان محلی آنها، سال‌هایی که در خلال آن دیدگاه رسمی حاکم جز به تحولات و نوسانات فرقه‌ای آن حدود، به چیز دیگری توجه نداشت و بخش چشمگیری از فضای روشفکری وقت نیز به دلیل جو بر جای مانده از تبلیغات گروه‌های چپ و به ویژه حزب توده که مبارزه مردم افغانستان را تلاش «امپریالیستی بر ضد اردوی صلح و سوسیالیسم» می‌دانست، مسیر دیگری در پیش داشت.

بیرای دوره‌ای طولانی در این عرصه بی‌مشتی، تنها نماینده واقعی ایران، فقط چنگیز پهلوان بود؛ تک و تنها و بدون هیچ تکیه‌گاه و پشتیبانی، فقط از سر عشق و علاقه شخصی و با در نظر داشتن مصالح عالی‌ه دو ملت، این تحولات را پیگیری کرد و این

دانش و تجربه را با جامعه فرهنگی و سیاسی میهن خویش در میان نهاد.

پهلوان در عین دنبال کردن تحولات افغانستان، چه از طریق سفرهای پر مخاطره بدان سامان و چه با ایجاد ارتباط مستمر با روشنفکران و گروه‌های جهادی، از حال و روز پناهندگان افغانستانی در ایران بی‌خبر نماند؛ حتی‌الامکان مسائل آنها را شناخت و بازتاب داد، و با اقداماتی چون گردآوری نمونه‌های شعر امروز افغانستان (تهران: بنیاد نیشابور ۱۳۷۱) از فضای دیگری سخن به میان آورد که در دود و آتش حاکم بر افغانستان به ندرت دیده می‌شد.

پهلوان در بازتاب این دانسته‌ها و تجارب هیچ فرصتی را نیز از دست نداد؛ نه فقط در لابه‌لای مجموعه‌های مستقلی چون کتابهای *ایران و در زمینه ایرانشناسی* که خود هر از گاه و به سختی امکان نشرشان را می‌یافت، یادآور سرنوشت مردم افغانستان شد، بلکه با درج مقالات بسیاری در پاره‌ای از نشریات مستقل کشور مانند *آدینه*، *دنیای سخن* و *کلک* (بخارا) ... نیز این مهم را ادامه داد؛ بعدها نمونه‌هایی از این نوشته‌ها در کتاب *افغانستان: عصر مجاهدین و برآمدن طالبان* (تهران: نشر قطره، ۱۳۷۸) به صورت جداگانه منتشر شدند.

علاوه بر این وی در بسیاری از مقاطع حساس تحولات افغانستان، هنگامی که برای

ملاحظات در باره بودجه

پیشنهادی سال ۱۳۸۱

بودجه پیشنهادی دولت برای سال ۱۳۸۱ به طور مفصل در مطبوعات کشور مورد بحث قرار گرفته است و منتقدین مخالف و موافق نظرات خود را در این باره ارائه کرده اند. معهذاً بنظر می‌رسد که نظرات ارائه شده یا به طور کامل به نقاط ضعف این بودجه توجه می‌کنند و یا بیش از حد بر نقاط قوت آن تأکید می‌ورزند. از این جهت شاید بی‌مناسبت نباشد اگر در اینجا از منظری بی‌طرفانه تر به برخی نقاط قوت و ضعف بودجه پیشنهادی که به تعبیری اولین بودجه متحول شده در تاریخ اخیر بودجه‌نویسی ایران است، اشاره شود.

نقاط قوت اصلی:

بودجه ۱۳۸۱ اولین بودجه جمهوری اسلامی ایران است که بر مبنای دستورالعمل صندوق بین‌المللی پول (IMF) تدوین شده که ساختاری شناخته شده در عرصه بین‌الملل دارد. اگر چه این گرایش موجب این شده است که در برخی اقلام، منتقدین نتوانند ارقام را با ارقام سال‌های گذشته مقایسه کنند. مزیت استفاده از این روش این است که بودجه ایران را با بودجه‌های جهانی قابل مقایسه می‌سازد. بدون شک استفاده از ساختار صندوق بین‌المللی پول، تبعات ساختاری و هزینه‌های متفاوتی را داراست که مورد انتقاد

رسیدن موعد انتشار این یا آن نشریه نیز فرصتی نبود، در گفتگو با رادیوهای خارجی - از جمله بی‌بی‌سی - از منظری به این رخدادها نگریست که هنوز در ایران باب نشده بود، یعنی از منظر منافع ملی ایران. اگر چه در آن اوقات، که خود نوعی عصر بی‌خبری بود و بی‌خیالی و کاملاً متفاوت از های و هوی فعلی، این سعی و تلاش از لحاظ داخلی با همراهی شایسته‌ای توأم نشد، ولی از دید افغانستانی‌ها پنهان نماند؛ آنها برخلاف پاره‌ای از هموطنان پهلوان، همیشه و در هر شرایطی، صداقت و راستی نهفته در این سعی و تلاش را ارج نهاده و او را محترم داشته‌اند. اینک که با کشف مجدد افغانستان، به مرحله دیگری گام نهاده‌ایم که در آن از پیر و جوان، وضیع و شریف، جز یاد دوستی و مودت دیرینه و آرزوی صلح و ثبات آینده، سخن دیگری در دهان ندارند، آیا نباید پرسید چنگیز پهلوان که به راستی و نه در سطح تعارفات معمول از «دوره شب‌های سیاهی که بر افغانستان حاکم بود... صدای بلندی بود که مظلومیت افغانستان را به اشکال مختلف در جهان فریاد می‌کرد...» چه شد؟

کاوه بیات